

کودتای شیلی : چهل سال پیش من ناظر درهم شکستن یک رؤیای دموکراتیک توسط پینوشه بودم  
درام و اختناق چگونه در پی یک کودتای مورد پشتیبانی آمریکا با سقوط حکومت آئنده در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ توسعه پیدا کرد.

هیو او شافنسی  
از روزنامه آبزور

زمانیکه در یک صبح بهاری سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ اگوستو پینوشه فرمانده ارتش مشغول گستراندن فتنه خویش بود، خبرنگاران خارجی معدودی در سانتیاگو باقی مانده بودند.

شنبه قبل از آن او بالاخره به تدارک از مدتها پیش براه افتاده کودتا بر علیه حکومتی منتخب یک انتخابات درست پیوسته بود. تنها سه روز بعد ظرفیت تروریسم و شکنجه و خیانت خود در ارتباط با یک دولت خارجی را بروز میداد. فقط حالا شراکت خود را با دولت آمریکا که از ائتلاف ایده‌آلیست و لرزان شش حزب برهبری دکتر سالوادور آئنده، طبیب شهرستانی و فراماسون شرافتمند منزجر بود که شروع بارائه عناصری از سوسیال دموکراسی در کشوریکه از زمانهای خیلی پیش به نفع زمینداران، صاحبان صنایع و پولداران سازمان یافته بود نشان میداد.

برای ماهها توطئه گران اصلی پینوشه را بکناری نهاده بودند، زیرا او را خیلی وفادار به مرد منتخب - و آنطور که نتایج انتخابات محلی اخیر نشان داده بود بطور فزاینده‌ای مورد پسند مردم - و بسیار وفادار به قانون اساسی و نکشاندن آن بامر توطئه بود.

بسیاری از خبرنگاران خارجی پس از هفته‌ها انتظار دست برداشته و شیلی را ترک کرده بودند. بسیاری از آنان سانتیاگوی فقیر - مغرور ولی شهرستانی - را گذاشته و به بوئنوس آیرس پر سر و صدا و خانه‌های خود رفته بودند. واشنگتن پست رابطی داشت، ولی نیویورک تایمز نداشت. نیویوریک داشت ولی مجله تایم نه.

با ریختن سربازان بشهر و در انتظار رسیدن جت‌های «هاوکر هانت» برای مبارزان و نابودی حکومت غیرنظامی، آئنده نا امیدانه و بیپوده برای تماس با پینوشه تلاش کرد و چند ساعتی باور داشت که فرمانده نظامی وی توسط شورشیان ربوده شده و ساکت گشته است.

بسیاری از ما خبرنگاران خارجی در هفته‌های ما قبل سپتامبر ۱۹۷۳ عادت کرده بودیم که در بار خلوت طبقه پایین هتل «کاررا» - آنسوی میدان کاخ بی‌نظاهر و ساده ریاست جمهوری، مَدنا - که بسیاری از ما اقامت داشتیم جمع بشویم. با اسکاچ و نوشیدنی بصورت بی پایان در مورد پیش بینی‌های خود در باره آئنده، آنانیکه پاسپورت آمریکایی داشتند بدرستی پیش بینی بدترین اتفاقات را در باره «تجربه سوسیالیستی» شیلی میکردند .

روز سه شنبه ضد انقلاب طغیان کرده بود. خطوط تلفنی قطع شده، فرودگاهها بسته شده بود. قبل از ساعت ده دوست و همکار من استوارت راس از رویتر، و خود من از خیابانهای خلوت شده شهر به سفارت بریتانیا، بالای بانک لندن و آمریکای جنوبی میرفتیم تا برای رساندن داستان خود به لندن خطی پیدا کنیم.. خطی در دسترس نبود ولی با بالا گرفتن تیراندازی در خیابانها بما اتاق و نوشیدنی داده شد و ما تنها شاهد شادمانی بسیاری، بویژه نمایندگان نیروی دریایی [بریتانیا] در سفارت از انجام کودتا بودیم.

در آنموقع آدمیرال گوستاو کاروازال یکی از توطئه‌گران در حال تلفن به آئنده و پیشنهاد یک هواپیما برای ترک شیلی بود. ولی رئیس جمهور مردی با فشار خون بالا، با قطعیت گفت : «شما فکر میکنید کی هستید، شما زباله‌های خائن؟ هواپیمایتان را روی کفلتان بگذارید. شما با رئیس جمهوری صحبت میکنید ! و رئیس جمهوری که منتخب مردم است تسلیم نمیشود»

در بالای ساختمان ما مقاومت کننده ای هر از گاهی با تفنگ ۲۲ تیری در میکرد تا اینکه هلیکوپتری در حال گذار از آنجا اورا کشت. در ساعت ۴ بعد از ظهر شهر، با کوههای آند اطراف آن، آرامتر بود. پس استوارت و من بی تماس با لندن، از درهای برنزی بیرون آمده و از خیابانهای خلوت به هتل برگشتیم در حالیکه دستهایمانرا بالای سرمان نگاهداشته بودیم.

در بازگشت به هتل که تمام پنجره‌هایش بسته بود و در سألن پذیرایی آن که باشیسه سیاه حفاظت میشد بسیاری از طرفداران پولدار پینوشه بسلامتی وی و سه رفیق کودتای وی از نیروی دریایی، نیروی هوایی و ژاندارمری شامپانی مینوشیدند. آنان زمانیکه پینوشه در تلویزیون بسته شدن مجلس، احزاب سیاسی و سندیکاها و قضات را اعلام میکرد فریاد بر آوردند.

کارمندان هتل با ترس در گوشه‌ای جمع شده و بسرنوشت کشورشان که در حال بازی شدن بود نظاره میکردند. آنان برای حفاظت ما در زیر زمین هتل رختخواب پهن کرده بودند. بعد از یک خواب خوب شبانه، بیرون آمدیم تا به شعله‌های آتشی که کاخ مَدنا را از بین میرد تماشا کنیم. در تحت حکومت نظامی استادیوم با زندانیان پینوشه پر میشد : برخی بفاصله کوتاهی تیرباران میشدند، دیگران باردوگاههای تجمع در صحرای آتاکاما در شمال یا جنوب یخچالی ماقبل قطب فرستاده میشدند. در آغاز، زمانیکه حکومت نظامی از ساعت شش بعد از ظهر شروع میشد هجوم به ترانسپورت عمومی و خصوصی برای زودتر رسیدن بخانه شروع میشد.

در ابتدا که سربازان با لباسهای جنگی و مسلسل بجایی میریختند، خانه‌های مظنون را محاصره میکردند و هر چه دلشان میخواست با خود میبردند ترسناک بودند. خارجیانی که از تعقیب گریخته بودند مثلاً در برزیل - و توسط پینوشه پناهندگی داده شده بودند در خطر ویژه‌ای قرار داشتند، همانطور که سندیکالیستها در چنین وضعی بودند. بعدها، جوخه‌ها که بسیاری از آنان دهاتی بودند به عنصر شوخی و مزاح تبدیل شدند چون آنان وجود کتابهای مثلاً راجع به کوبیسم را بعنوان طرفداری صاحبخانه از فیدل کاسترو میپنداشتند که بایستی توقیف و بازجویی بشود. گمدینها در تلویزیون با عصبیت در مورد مردم احمقی حرف میزدند که مانند سربازان بدون ماشین ناهم بودند.

لو دادن و جاسوسی سبب بسیاری از توقیفهای بی جهتی توسط نظامیان میشد که از اظهار اینکه چه کسی در زندان است و چه کسی نیست ابا میکردند. در طی هفته‌ها شعله‌های آتش کاخ مدنا را پوچ و تبدیل به لایه کلفتی از خاکستر کرد.

بدینترتیب دیکتاتوری ۱۷ ساله پینوشه که با تروریسم سرپا نگهداشته میشد شروع گردید. وی بزودی رفقای وطنه‌اگر خود را به صفر تبدیل کرد. همانطور که در مورد کودتای برزیل در ۱۹۶۴ و آنگاه اوروگوئه، پاراگوئه، بولیوی، آرژانتین و بعدها در عراق مدرن، افغانستان و خلیج گوانتانامو اتفاق افتاد. شکنجه‌گران نظامی و پلیس با الکترودها و منگنه انگشتی و فروریدن سر در آب برای دفاع از «تمدن مسیحی غربی» حاضر بخدمت بودند. بسیاری شغل خود را بحد کامل در خود ایالات متحده، یا در پایگاههای نظامی آن در منطقه کانال پاناما توسط مربیان آمریکایی فرا گرفته بودند.

هفت سال قبل از آن در یک ضیافت شام در سال ۱۹۶۶ در حین یک اقامت طولانی در پایتخت شیلی با زنم جورجی، من آنده را با زنش هورتانسیا (تنچا) برای اولین بار ملاقات کردم. او ومن تا زمانیکه وی در کاخ ریاست جمهوری کشته شد روابط خوبی داشتیم. مهماندار ما آلوارو با شوخی ما را برهبر چپ معرفی کرد و گفت: «این مرد قبلاً برای ریاست جمهوری اقدام کرده و میخواهد بار دیگر امتحان کند. ولی او هیچگاه بانجا نخواهد رسید». آنده نیز بشوخی جواب داد: «مرد جوان آیا میدانی روی سنگ قبر من چه چیزی حک خواهد شد؟». نه، دکتر. من با ادب پاسخ دادم. چه چیزی روی سنگ قبر شما خواهد بود؟ در میان خنده‌ها رئیس جمهور آنده شیلی با بکار بردن نام کامل خود جواب داد: «اینجا سالوادور آنده گونسس رئیس جمهور آنده شیلی خوابیده است».

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۰ آنده برنده یک انتخابات تمیز اعلان شد. ولی قبل از اینکه بر ریاست جمهوری بپردازد، بعد از یک کوشش بی فرجام محافظه‌کاران شیلی و متحد آمریکائی‌شان بعنوان مغایرت با قانون اساسی، ادوار گری سفیر آمریکا در سانتیاگو به هانری کیسینجر استراتژیست خارجی پزیدنت نیکسون نوشته بود: «زمانیکه آنده بقدرت برسد ما هر چه در توان داریم بکار خواهیم برد که شیلی و شیلیایی‌ها را محکوم به بیشترین محرومیتها و فقر بکنیم».

چند روز قبل از آن ریچارد هلمز مدیر سیا در ملاقات با نیکسون، کیسینجر، و جان میچل دادستان کل آمریکا که طی آن پزیدنت خواستار کودتا شد یادداشتهایی برداشته بود. آن یادداشتهها چنین بودند: شاید شانس یک در ده باشد، ولی شیلی را نجات دهید! بخرج کردنش میارزد/ بخطرات توجه نکنید/ سفارت دخالت نکند/ ده میلیون حاضر است اگر لازم باشد بیشتر هم میشود/ بهترین مردانی که داریم/ نقشه بازی/ اقتصاد[شان] را به مومو کردن برسانید/ ۴۸ ساعت برای نقشه عملیات.

بعد از آنکه دشمنان آنده بالأخره پیرویشانرا بر علیه وی در ۱۱ سپتامبر اعلام کردند شیلیایی‌ها خود را تا آنجا که میتوانستند محافظت کردند، در حالیکه پینوشه و همپالگه‌هایش که حالا مورد لطف واشنگتن بودند شروع به جمع کردن ثروت از طریق خصوصی کردن سرویسهای عمومی و بارامی از تجارت کواکائین از بولیوی که ایالات متحده هرگز نخواست انتقاد کرده یا بدان بتازد نمودند.

پینوشه چنان از حامیان خود «در دنیای آزاد» اطمینان داشت که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۶ دستور کشتن آرلاندو لوتلیه وزیر دفاع آنده، با کارگذاشتن بمب در ماشین وی، در «شریدان سرکل» در قلب دیپلماتیک واشنگتن را صادر کرد. چنین بیرحمی اگر توسط یک عرب یا ایرانی، یا در واقع هر مسلمانی با هر طریقتی انجام میشد تنبیه فوری و یا حتی جنگ بدنبال میداشت. ولی پینوشه در هیچ خطری نبود. بالأخره، او در تمام این احوال مرد نیکسون بود.

این ترجمه باین خاطر انجام شد تا ضمن یادآوری روز ۱۱ سپامبر ۱۹۷۳ و پاسگزاری از یک مرد شریف و منتخب مردمی، یعنی دکتر سالوادور آنده، برخی اذهان فراموشکار را بخود آورده و به ماهیت واقعی امپریالیزم آشانتار سازد. همان امپریالیزمی که درست بیست سال پیش از آن در ایران نیز یک حکومت مردمی را ساقط کرده و پینوشه‌های ایرانی آزمائرا بر سر کار آورده بود و تنها پس از شصت سال بعمل پلید خود اعتراف میکرد.